

فاضل غیبی

از همان فردای انتشار «مهسا» از هر سو موجی از دشنام و تمسخر نثار آن گردید؛ بسیاری از این نارواگویی‌ها که بعضاً زیر پوشش «انتقادات سازنده» انتشار یافته‌اند چندان بی‌ربط و ناروا هستند که باید شک کرد که نویسندگان و گویندگان آنها افراد بالغ و عاقلی باشند. برای نمونه، سلطنت‌طلبانی که در فضای سیاسی کسی جز شاهزاده را داخل آدم حساب نمی‌کنند، از استقلال رأی او خشمگین شده‌اند! و یا چپ‌هایی که باید خشنود باشند از اینکه دختری برخاسته از پایین‌ترین اقشار جامعه، امروزه زنی است که رئیس جمهور فرانسه از او در کاخ الیزه پذیرایی می‌کند، وی را به سادگی به حقوق‌بگیری از CIA متهم می‌کنند.

بنابراین برای درک این‌گونه برخوردها بهتر است انگیزه نوشتن و گفتن آنها را در نظر گرفت که حتی بسیاری هم بر زبان آورده‌اند: «رهبران» و «فعالان» گروه‌هایی که در سی‌چهل سال گذشته به توهم اپوزیسیون بودن با رژیم اسلامی «مبارزه» کرده‌اند، طبعاً با انتشار منشور مهسا خود را برای همیشه از گردونه قدرت و شهرت بیرون یافته‌اند. برخی از آنان پیش از آن، حتی پس از نشست جرج تاون هنوز امید داشتند تا در «حلقه رهبری نوین» جایی برای خود دست و پا کنند؛ اما با انتشار منشور مهسا چنین امیدی را برای همیشه از دست دادند و در نتیجه این کاملاً قابل فهم است که آنان پس از چهل سال که خواب رهبری می‌دیدند، اینک فریاد ناخشنودی‌شان به آسمان برود.

البته جای شکی نیست که منشور مهسا از نظر هر کسی ممکن است ایرادها و اشکال‌هایی داشته باشد، اما چنان‌که نویسندگان منشور تأکید کرده‌اند، این منشور نه قانون الهی است و نه پیش‌نویس قانون اساسی آینده. شش شهروندی که مورد احترام و محبت همراهان رستاخیز زن، زندگی، آزادی هستند به عنوان نخستین کوشش برای نزدیکی آرا، تصورات و تأملات خود را به روی کاغذ آورده‌اند. شش نفری که نه ادعای رهبری خیزش را دارند و نه حتی همه آنان صد در صد با محتوای منشور مزبور موافقت. اما در عین حال کوشش موفقیت‌آمیزی صورت داده‌اند تا رستاخیز نوین ایران را از محدوده شعر و شعار به سوی رایزنی درباره گذار از حکومت ننگ و نکبت به پیش برند؛ نه بیشتر و نه کمتر!

اما ظاهراً اگر هزار بار هم گفته شود، باز برخی نمی‌خواهند و بسیاری نیز نمی‌توانند درک کنند که «زن، زندگی، آزادی» تنها شعار نیست، بلکه نگرشی نوین در سپهر سیاسی است و ویژگی‌های نوین آن را نه با نگاه "چپولی" می‌توان دید و نه با رهبرتراشی از نوع قرون وسطایی. جنبش مورد بحث بازتاب رستاخیز نسل نوینی است که در برابر رژیم سرپا آکنده از کهنگی و فساد به‌پا خاسته و بدین سبب همه چیز سر تا پا به متفاوت است. تک تک رهروان این رستاخیز به اراده آزاد خود چشم در چشم دشمنان انسانیت دوخته‌اند و در کار اندیشه درباره رهیافت‌های ممکن برای گذار از حکومت سرسخت و نابکار فاشیسم اسلامی هستند. و به راستی چنین رستاخیزی است که می‌تواند شاهزاده را در کنار روستازاده بنشانند و شش ایرانی با شش رویکرد متفاوت را از شش گوشه ایران به نگارش منشوری مشترک وادارد. بنابراین ویژگی مهم‌تر این منشور نه محتوا، بلکه همانا نفس انتشار آن است که بیانگر اعتماد و همکاری میان ایرانیان به عنوان شالوده بنای ایران نوین است.

در این گیر و دار روشن است که نارسایی‌ها و ناروشنی‌های متن جز بازتاب بدآموزی‌های "چپ اسلامی" نیست، که در سده گذشته فضای فرهنگی ایران را آلوده کرده است. به عبارت دیگر، آنانی که متن منشور را «شتر گاو پلنگ» می‌یابند، باید بیشتر نگران این باشند که چپ اسلامی چه آسیب‌های دیرپایی بر جای نهاده است.

منتقدان راست‌گرای منشور مهسا بدین دلیل بر آن می‌تازند که آن را از روح ملیت ایرانی تهی می‌یابند و خُرده‌گیران چپ‌گرا آن را بازتاب سرسپردگی نویسندگان به قدرت‌های غربی قلمداد می‌کنند. این هر دو گروه از اینکه تبلور «اعتقادات سیاسی» خود را در منشور نمی‌بینند برآشفته شده‌اند. به عبارت دیگر هیچ‌یک از منتقدان، منشور مهسا را به عنوان مطلبی نو و بدیع

دریافته زیرا دانسته یا ندانسته فقط منتظر یافتن توهمات خود در آن هستند. صرف نظر از آنکه هیچیک از این درایت نیز برخوردار نیست که بداند «منشور» یک سند سیاسی است و نه جای شعار دربارهٔ بدیهیات! آخر جمعی که خود نمایانگر رنگین‌کمانی ملت ایران هستند چه نیازی دارند که به ستایش ملیت ایرانی بپردازند و یا در منشوری که برای گذار از رژیم توتالیتر به نظام دموکراسی پرداخته شده است چه ضرورتی هست که در آن به تفکیک قوای سه‌گانه اشاره شود؟ طرفه آنکه، هیچیک از منتقدان بدین پرداخته است که در نام «منشور همبستگی و سازماندهی برای آزادی» به عنوان نخستین سند رستاخیز «زن زندگی آزادی» سخنی از «زن» نیست! و طبعاً اگر از آنان بپرسند که چرا این کمبود را دریافته‌اند، لابد پاسخ خواهند داد که حضور «زن» در سرپای این رستاخیز بدیهی است و نیازی به تکرار آن در نام منشور وجود ندارد! در این صورت باید از «منتقدان» پرسید که آیا از دو پدیدهٔ «ملت ایران» و «تمامیت ارضی» پدیده‌ای بدیهی‌تر وجود دارد، که شما عدم تکرار آن را نارسایی «فجیع» می‌یابید؟

از سوی دیگر، این‌که همراهان رستاخیز نوین ایران نارسایی‌های منشور مهسا را مورد گفتگو قرار می‌دهند، خود گام بزرگی در راستای دوری از «جنگ اعتقادات» و رفتن به سوی اندیشمندی دلسوزانه در راه منافع ملی ایران است.

رستاخیز زن زندگی آزادی با پاره کردن رشتهٔ همهٔ سرسپردگی‌های ایدئولوژیک، افقی را گشوده است که با رسیدن به آن، ملیت ایرانی نه در مرزهای «ممالک محروسه»، بلکه در خواست و ارادهٔ آگاهانهٔ شهروندان تبلور خواهد یافت. به عبارت دیگر، کاوش دربارهٔ منشور مهسا اگر به درستی صورت گیرد، نشانهٔ نیک پشتیبانی آگاهانهٔ تک‌تک آزادزان و آزادمردان ایرانی از رستاخیز نوین ایران است و تضمینی برای پیروزی آن.

در این راستا باید توجه داشت که «انتقاد» مقوله‌ای علمی - فلسفی است که دربارهٔ آداب آن در پنج سدهٔ گذشته در غرب بیشترین کتاب‌ها نوشته شده است، چنان‌که امروزه دانشوری نه با میزان دانش، بلکه با قدرت انتقاد درست سنجیده می‌شود و این از بنیاد با آنچه بدین نام در میان چپ اسلامی رایج است تفاوت دارد. در نگرش چپ اسلامی، دنیا به خودی و غیر خودی تقسیم می‌شود؛ هر انتقادی به خودی را باید خفه کرد و بر غیر خودی به هر وسیله‌ای حمله آورد. ملایان در سدهٔ ۱۹ م. با ریشخند و خردگیری بر هر آنچه ایرانی است، نقش انگلی خود در جامعه را "مشروعیت" دادند و با پا گرفتن حزب توده، «انتقاد بی‌امان» به سکهٔ رایجی بدل شد و همدستی این دو توانست تر و خشک را در جامعهٔ ایران چنان به آتش بکشد که در زمین سوختهٔ بر جای مانده انقلاب چپ اسلامی ممکن شود.

بنابراین کوشش برای گسترش گفتگوی سازنده و وظیفه‌ای است که تک‌تک رهروان رستاخیز نوین ایران بر گردن دارند و البته نقش راهنمایی نخبگان در این زمینه اساسی است. شوربختانه شماری از میهن‌دوستان اندیشمند از جمله «امیر طاهری» تا به حال نتوانسته‌اند با منشور مهسا همراهی کنند. امیر طاهری نمونهٔ ارزشمند شخصیت‌هایی است که در چهار دهه گذشته به گسترش اندیشهٔ سیاسی در جامعهٔ مدنی ایران کوشیده و دریغ خواهد بود اگر جای وی در این بزنگاه پرشکوه تاریخی خالی بماند.

اکنون نه تنها برای فرهیختگان، بلکه برای تک‌تک همراهان رستاخیز «زن زندگی آزادی» باید روشن باشد که بیرون از این رستاخیز جایگاه شایسته‌ای برای ایران‌دوستی وجود ندارد و با توجه به چرخش‌های احتمالی آینده، چنان‌که شاهزاده رضا پهلوی بر مبنای دمکرات‌منشی خود نشان داده است، باید به خاطر منافع رستاخیز نوین ایران نه تنها از هشپاری، بلکه از پویایی فکری هرچه بزرگ‌تری برخوردار باشیم.